

رژیم امنیتی حوزه دریای خزر پس از فروپاشی اتحاد شوروی تا ۲۰۰۹ موانع و چالش‌ها

حسین احمدی^۱ - داراب جلیل پیران^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۵

تاریخ تصویب: ۸۸/۱۲/۱۱

چکیده

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، کشورهای حوزه‌ی خزر استقلال یافتند. این کشورها از نظر ژئوپلیتیکی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی موقعیت ویژه‌ای پیدا کردند. نظام بین‌الملل با تولد کشورهای متعدد در حوزه‌ی خزر روبه‌رو شد و کشورهای پیرامون این منطقه و دولت‌های بزرگ در مواجهه با مسائل جدید قرار گرفتند. در ضمن حضور قدرت‌های بزرگ بیرون منطقه به خصوص آمریکا و هم‌پیمانانش (اسرائیل، ترکیه و آذربایجان و...) در بحث گسترش ناتو و ساماندهی سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی برای افزایش نفوذ در حوزه‌ی خزر و موضع‌گیری‌های روسیه، چین و ایران منشاء تحولاتی در منطقه بوده است.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (Ahmadi@iichs.org)
۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا (Dariushjalil@gmail.com)

به طوری که برخی محققین از آن به عنوان جنگ سرد جدید یاد می‌کنند. پرسش اصلی این مقاله این است که موانع و چالش‌های فراروی رژیم امنیتی حوزه‌ی خزر کدامند؟ فرضیه پژوهش بر این امر تأکید دارد که رقابت ایالات متحده، روسیه، چین و ایران، تحقق طرح رژیم امنیتی حوزه‌ی خزر را با موانع و مشکلاتی روبه‌رو کرده است. در این پژوهش آثار این رقابت‌ها به عنوان چالشی بر روند شکل‌گیری رژیم امنیتی دریای خزر مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: امنیت، رژیم امنیتی، حوزه‌ی خزر، گسترش ناتو، جنگ سرد جدید، سپر دفاع موشکی، بحران‌های منطقه‌ای، نظام بین‌الملل.

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ و رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا از برجسته‌ترین رویدادها در دو دهه‌ی گذشته شمرده می‌شوند. نخستین رویداد به معنای پایان گرفتن جنگ سرد و دومی، آغازگر دورانی تازه از نمایش قدرت ایالات متحده در راستای نظام نوین جهانی به شمار می‌آیند. بدین جهت از یک سو سیاست‌های امنیتی منطقه‌ای و جهانی کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای حوزه‌ی دریای خزر حول محور این دو رویداد مهم تاریخی متحول و دگرگون شده‌اند؛ از سوی دیگر رژیم امنیتی حوزه‌ی خزر تحت‌الشعاع نظام بین‌المللی در یک ساختار هژمونیک قرار دارد.

ایالات متحده آمریکا برای تأمین منافع استراتژیک خویش در تلاش است که الگوهای ملی و منطقه‌ای خود را در چارچوب برنامه‌ی نظام نوین جهانی در حوزه‌ی خزر به اجرا در آورد. این سیستم امنیتی منطقه‌ای به عنوان زوایای امنیتی جهانی همانند خلیج فارس در دریای خزر در دستورکار قرار دارد. نقطه‌ی آغازین این طرح بعد از فروپاشی شوروی، با شروع جنگ دوم خلیج فارس تحقق یافت و با حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان و سپس اشغال

خاک عراق پس از ۱۱ سپتامبر تکمیل شد. بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا توانسته است با امضای قراردادهای گوناگون و سرمایه‌گذاری در بهره‌برداری و صدور انرژی حوزه‌ی خزر ادعای داشتن منافع عملی را در منطقه‌ی خزر پیش کشد و از روی چنین سکویی به حوزه‌ی خزر جنبه‌ی نظامی دهد و عملاً راه را برای گسترش ناتو با کمک متحدانش نظیر ترکیه، اسرائیل و آذربایجان فراهم می‌کند. هدف آمریکا از اتخاذ چنین استراتژی، انزوای ایران و جلوگیری از توسعه‌طلبی روسیه در حوزه‌ی خارج نزدیک می‌باشد. برخورد و جنگ لفظی روسیه و جهان غرب یادآور جنگ سرد دیگری است که همه‌ی جوانب روابط قدرت‌های خاور زمین با کشورهای باختر زمین را در بر می‌گیرد و در درجه‌ی نخست مناسبات سیاسی روسیه و آمریکا به تیرگی خواهد گرایید.

نشانه‌های جنگ سرد تازه در آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، بیشتر در مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، اروپای خاوری و خاورمیانه دیده می‌شود. که شامل موارد زیر است: رقابت واشنگتن و مسکو در چارچوب سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای خاوری و کناره‌گیری روسیه از پیمان کاهش نیروهای متعارف اروپا، گسترش ناتو به سوی شرق، تهاجم روسیه به گرجستان، نگرانی آمریکا از دست‌اندازی روسیه بر منابع انرژی و تبدیل آن به یک اهرم سیاسی، کشمکش کاخ سفید و اروپا با مسکو و پکن بر سر پرونده‌ی هسته‌ای ایران، صف‌آرایی پکن و مسکو در برابر آمریکا.

چارچوب تئوریک

نظریه‌ی مجموعه امنیتی منطقه‌ای

توسعه‌ی مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل بعد از جنگ سرد، توسط افرادی چون بوزان، پاریس، روجیل، مولر، ویور و... طرح گردیده است. این حرکت اغلب به صورت تلاش برای فراختر ساختن دستورکار امنیت با قائل شدن شأن امنیتی برای موضوعات و مسائل

اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی در کنار مسائل و موضوعات نظامی و سیاسی که محور بررسی‌های سستی امنیت را (که در برخی جاها به بررسی‌های راهبردی معروف است) تشکیل می‌داد؛ مطرح شده است (بوزان، ۱۳۸۶: ۱۵).

مفهوم «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» برای نخستین بار توسط باری بوزان، در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» مطرح گردید. وی بر این باور است که از آنجا که سطوح تحلیل ملی و بین‌المللی نمی‌توانند برای تجزیه و تحلیل مسایل مربوط به مناطق مناسب باشند، لذا وجود یک سطح تحلیل میانه برای این منظور ضروری خواهد بود.

اما بوزان برای تعریف و مشخص نمودن مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای ویژگی‌هایی را برای آن متصور است. در این رابطه وی اشاره دارد که «از لحاظ امنیتی منطقه به معنای شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین مجموعه‌ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند» (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۲).

نکته‌ی مهم در این تعریف، وجود الگویی از روابط امنیتی میان اعضاء می‌باشد که باعث تمایز این مجموعه‌ها از سایر اشکال گروه‌ها و احتمالاً مجموعه‌های اقتصادی، فرهنگی و غیره می‌شود.

اما عامل مجاورت و نزدیکی جغرافیایی برای تشکیل یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای هر چند لازم است، لیکن این عامل نمی‌تواند به عنوان یک ویژگی اساسی و قطعی برای شناخت مجموعه‌ها مد نظر قرار گیرد. مورگان استدلال می‌کند که کاربرد مجاورت جغرافیایی برای تعیین مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای، تعریفی دقیق به دست نمی‌دهد. این تعریف نمی‌تواند حضور کشورهای خارج از منطقه‌ی جغرافیایی را که در عین حال نقشی تعیین‌کننده در تعاملات امنیتی مجموعه ایفا می‌نمایند، تبیین نماید.

وی شرح می‌دهد که دو کشور روسیه و آمریکا چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن نقش فعالانه در تعاملات امنیتی اروپا ایفا می‌نمایند، در حالی که از لحاظ جغرافیایی متعلق

به آن منطقه نمی‌باشند. بنابراین مورگان خواستار اصلاح در این ویژگی می‌گردد و پیشنهاد می‌کند که یک مجموعه‌ی امنیتی دارای مکان و فضای جغرافیایی است و اعضا، کشورهایایی هستند که عمیقاً در این روابط امنیتی مشارکت می‌جویند. کشورهای شرکت‌کننده تعاملات و امنیت خود را در ارتباط تنگاتنگ با امنیت بعضی یا همه‌ی اعضای دیگر در آن منطقه‌ی جغرافیایی تلقی می‌کنند (مورگان: ۱۳۸۱: ۵۳).

دیگر ویژگی تشکیل دهنده‌ی یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای از نظر بوزان، وجود «الگوی دوستی و دشمنی میان ملت‌ها» می‌باشد. منظور وی از دوستی، بیان این مطلب است که در روابط میان دولت‌ها طیف وسیعی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت و حفاظت را شامل می‌شود. منظور او از دشمنی، اشاره به روابطی میان واحدها است که در آن سوءظن و ترس حاکم باشد. وجود الگوی دوستی و دشمنی شرط اساسی برای تشکیل یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای است. به خصوص وجود ترس و هراس که باعث می‌شود تا اقدامات هر یک از اعضای مجموعه، موقعیت سایرین را به خطر اندازد.

همچنین بوزان در توضیح الگوی دوستی و دشمنی اظهار می‌دارد که این الگوها از موضوعات دیگری، جدا از مسأله‌ی توزیع قدرت ناشی می‌شوند که عبارتند از: اختلافات مرزی، علاقه به جمعیت‌های مرتبط از لحاظ قومی، همسویی ایدئولوژیک و ارتباطات تاریخی. مجموعه‌ی امنیتی نیز از نظر وی به «گروهی از واحدهای سیاسی اطلاق می‌شود که علائق امنیتی اصلی آنها به حدی زیاد است که امنیت ملی آنها را نمی‌توان جدا از یکدیگر ملاحظه نمود».

شرط دیگر در شکل‌گیری یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای از نظر بوزان، وجود «وابستگی متقابل شدید امنیتی» میان گروهی از کشورهاست که اعضای این مجموعه را تشکیل می‌دهند. وی بیان می‌دارد که مجموعه‌ی امنیتی در جایی وجود دارد که شبکه‌ای از روابط امنیتی شدید میان برخی از کشورها، امنیت آنها را به هم پیوند زده و امنیت آنها را

از سایرین جدا نموده باشد (بوزان، همان: ۲۱۸-۲۱۵).

منظور از وابستگی متقابل امنیتی نیز تأثیر و تأثر اعضای تشکیل دهنده‌ی مجموعه می‌باشد، به طوری که هرگونه تغییر و تحول در موقعیت یک بازیگر در مجموعه باعث ایجاد تغییر و تحول در موقعیت سایر اعضای مجموعه گردد. بوزان «احساس تهدید و ترس متقابل» میان دو بازیگر قدرتمند محلی را از ملزومات یک مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای می‌داند (عبداله‌خانی: ۲۷۹).

با این حال با توجه به آنچه در مورد مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای ذکر گردید، نباید تصور کرد که این مجموعه‌ها دارای ساختار ثابت و ایستا هستند. از نظر بوزان تغییر در دو عنصر اصلی، یعنی الگوی دوستی و دشمنی و توزیع قدرت بین دول اصلی، می‌تواند باعث تغییر در ساختار بنیادی مجموعه‌ی امنیتی گردد.

بنابراین با توجه به پویایی و متحرک بودن ساختار مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، هرگونه تغییر در این متغیرها نیز می‌تواند به تغییر در ساختارها و نهایتاً باز تعریف مجموعه‌ی منطقه‌ای کمک کند. مطابق نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی در سطح منطقه‌ای، نظام امنیتی دریای خزر از واحدهایی تشکیل یافته که گرچه دارای منافع و اهداف مشترکی هستند. اما در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی (سطح جهانی) قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این نظام امنیتی فشار وارد می‌سازند و شکل‌گیری آنرا با چالش‌های جدی مواجه می‌کنند.

حدود و قابلیت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی حوزه‌ی دریای خزر

حوزه‌ی خزر، بخش جنوبی شوروی سابق را تشکیل می‌دهد که در فضای جغرافیایی کریدور ژئواستراتژیک مدیترانه به غرب چین قرار گرفته است. کریدور مزبور دارای جهتی غربی-شرقی بوده و از چهار حوزه‌ی ژئوپلیتیک بدین شرح برخوردار است، شرق مدیترانه و ترکیه، قفقاز، خزر و آسیای مرکزی. هرکدام از این چهار حوزه محدود و مشخصات خاص خود

را دارا می‌باشد. در مسیر کریدور مزبور کشورها و فضاهاى زیر قرار گرفته است. ترکیه، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان (مجموعه قفقاز)، بخش مرکزی دریای خزر و بالاخره پنج کشور آسیای مرکزی، شامل ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳: ۳۷۳).

منطقه‌ی خزر دارای توانمندی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکى بسیار است که در اینجا به طور فشرده به آنها اشاره می‌شود:

الف) منابع هیدروکربنى در دریای خزر و کرانه‌های آن: بر پایه‌ی برآوردهای وزارت انرژی آمریکا، میزان منابع نفتی شناخته شده در این حوزه ۱۷ تا ۴۴ میلیارد بشکه نفت است. همچنین میزان ذخایر گازی طبیعی این دریا از ۲۳۵ تا ۳۳۷ تریلیون مترمکعب، برآورد شده است.

ب) منابع آب و آبریان: ظرفیت بیولوژیک چشمگیر در تولید شیلات و ماهیان خاویاری.

پ) دسترسی: این حوزه به عنوان بخش جنوب هارتلند و نیز سرزمین‌های اتحاد جماهیر شوروی پیشین، به کشورهای چین (قدرت درجه ۲)، روسیه، ایران، ترکیه، هند (قدرت درجه ۲)، افغانستان و پاکستان و مناطق مهمی چون خلیج فارس از راه ایران دسترسی دارد.

ت) توانمندی‌های تکنولوژیک: شامل امکانات اتمی و قابلیت‌های فضایی پایگاه با یکونور در قزاقستان.

ث) ذخایر و منابع معدنی: مانند طلا، اورانیوم و کانی‌ها و فرآورده‌های کشاورزی و منابع برق آبی (حافظ‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۸۹).

ج) محل برخورد اسلام و مسیحیت است و به نظر هانتینگتون روی خط برخورد تمدن‌ها قرار دارد.

- چ) تمایل ناتو به گسترش به سوی شرق و نفوذ به منطقه خزر.
- ح) اختلاف کشورهای حاشیه‌ی خزر بر سر تعیین رژیم حقوقی و چگونگی بهره‌برداری از منابع اقتصادی.
- خ) مسایل مربوط به دریای سیاه و افزایش توان نیروی دریایی ترکیه و تبدیل شدن آن به نیروی برتر در دریای سیاه و نیز اختلاف روسیه و اوکراین بر سر تقسیم ناوگان مشترک و بنادر شبه‌جزیره‌ی کریمه.
- د) مسأله‌ی امنیت مسیر لوله انتقال نفت دریای خزر و مسأله‌ی کنسرسیوم بین‌المللی نفت دریای خزر.
- ذ) تدوین دکترین نظامی جدید روسیه در سال ۱۹۹۳ و تأکید بر حمایت از روس‌های ساکن قفقاز.
- ر) مخالفت روسیه با گسترش ناتو و همسویی ایران و روسیه برای جلوگیری از آن.
- ز) هم‌سویی روسیه و ایران در حل بحران‌های منطقه‌ای و تمایل آنها برای جلوگیری از دخالت بازیگران خارج از منطقه در بحران‌های منطقه‌ی خزر.
- ژ) بحران‌های محلی و منطقه‌ای، استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی چچن از روسیه، قراباغ از آذربایجان و آبخازستان و اوستیای جنوبی از گرجستان، دره‌ی فرغانه، تاجیکستان و غیره. این بحران‌ها فرصت و بهانه‌ی مناسبی برای مداخله‌ی بازیگران فرامنطقه‌ای فراهم می‌نماید.
- س) استقرار موشک‌های اتمی بر چیده شده از آلمان در خاک ترکیه.
- ش) فعال شدن پایگاه‌های نیروی هوایی ناتو در ترکیه (انجیرلیک) و امکان انتقال به جزیره‌ی آبخوران آذربایجان و همکاری نظامی ترکیه، آذربایجان و اسرائیل.
- ص) شکل‌بندی نامناسب مرزهای داخلی و بین‌المللی حوزه‌ی خزر که موجب زمینه‌های بحران است.

ض) ایجاد پایگاه‌های ایالات متحده در کشورهای حوزه‌ی خزر و احتمال افزایش آنها (احمدیان، ۱۳۷۷: ۶۹).

در حالی که اختلافات جغرافیایی، در شرایط کنونی، منبع عمده‌ی نا امنی در خلیج فارس تلقی می‌شود. آنچه امنیت منطقه‌ی خزر و آسیای مرکزی را تهدید می‌کند، همانا بازی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک است که از سوی بازیگران گوناگون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیگیری می‌شود.

چالش‌های امنیتی موجود در حوزه‌ی دریای خزر

منطقه‌ی خزر می‌تواند پهنه‌ای جغرافیایی در نظر گرفته شود که در آن، قفقاز در باختر و آسیای مرکزی در خاور توسط دریای خزر از هم جدا می‌شود و نیز به هم پیوند می‌یابد. مسائل تزلزل‌آفرین و امنیتی منطقه‌ی خزر که جنبه‌ی ژئوپلیتیکی و استراتژیکی دارند، امنیت انرژی دریای خزر، رژیم حقوقی دریای خزر، ژئوپلیتیک دسترسی به دنیای خارج و ژئوپلیتیک لوله‌های نفتی و گازی، بحران زیست محیطی، بازی بزرگ جدید، گسترش ناتو به شرق، هستند.

امنیت انرژی دریای خزر برای کشورهای تولیدکننده

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، سیمای غالب نظام‌های سیاسی آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان بدون تردید، نقش رهبر بوده است. امروزه قدرت به طور کامل در دستان رؤسای جمهور این کشورها، متمرکز شده است. در این کشورها مقداری اصلاحات اقتصادی با تکیه بر درآمدهای نفتی صورت گرفته اما در زمینه‌ی سیاسی، هدف اصلی این سران بقا و تداوم ثبات بوده است. رهبران سیاسی این کشورها با بحران‌هایی نظیر جانشینی و وضعیت نابسامان اقتصادی روبرو هستند که این وضعیت می‌تواند به آشوب‌های داخلی منجر شود و

با دخالت‌های خارجی ثبات منطقه را به مخاطره اندازد (جنابی، ۱۳۸۶: ۷).
 منابع نفت و گاز نقش انکارناپذیر در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این سه کشور دارد و ضمن اینکه عاملی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای منطقه می‌باشد، به طور بالقوه می‌تواند عامل رقابت و درگیری باشد. برای مثال نقش نفت در حیات سیاسی و اقتصادی آذربایجان بسیار چشم‌گیر است و تحولات سیاسی پس از استقلال عمدتاً تحت‌تأثیر مسأله‌ی نفت بوده است.

جمهوری‌های مسلمان در اتحاد شوروی سابق، کشورهای محاصره شده در خشکی‌اند. قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان، همچون ایران و روسیه در دریای خزر کرانه دارند. این جغرافیای ویژه، گسترش بازرگانی دریایی میان کشورهای یاد شده را سبب خواهد شد. چنین گسترشی به هر حال، مشکل نداشتن دسترس دریایی به بازارهای جهانی را حل نخواهد کرد، یک راه عملی برای این مشکل می‌تواند ایجاد ارتباط میان این جمهوری‌ها و افغانستان با خلیج فارس و دریای عمان از راه گسترش شبکه‌های راه و راه آهن و خطوط لوله باشد (احمدیان، ۱۳۷۷: ۶۹).

مسیرهای انتقال انرژی دریای خزر

برای رساندن نفت و گاز حوزه‌ی دریای خزر به بازارهای جهانی می‌توان شش راه را مورد بررسی قرار داد: جنوبی، شمالی، باختری، خاوری و جنوب خاوری.

۱- **راه شمالی**، از این راه که مورد حمایت دولت روسیه است، آذربایجان و قزاقستان می‌توانند با کشیدن خط لوله‌ی تازه، نفتشان را به بندر نوروسیسک^۱ در دریای سیاه برسانند. در حقیقت دو نکته در مورد ریسک‌پذیری این راه وجود دارد:

الف) منابع انرژی موردنیاز غرب به گونه‌ای چشمگیر زیر کنترل روسیه قرار خواهد گرفت.

1. Nororusysk

ب) جنگ و ناآرامی هادر چچن این راه را بیش از اندازه ناامن کرده است (یزدانی، ۱۳۸۶: ۱۹۰).

۲- راه باختری، هدف از تعیین این راه که مورد حمایت ایالات متحدهی آمریکا، ترکیه،

آذربایجان و گرجستان است؛ کنار گذاشتن ایران و روسیه از صحنه است (همان: ۱۹۱).

۳- راه خاوری، خط لولهی قزاقستان- چین و خط لولهی ترکمنستان- چین از راههای خاوری است.

۴- راه جنوب خاوری، این راه از ترکمنستان آغاز می‌شود و پس از گذر از افغانستان، در خاک پاکستان ادامه می‌یابد تا به بندرهای آن کشور برسد. این خط لوله توان انتقال روزانه یک میلیون بشکه نفت را دارد.

۵- راه جنوبی، یکی از راههای انتقال انرژی از حوزهی دریای خزر، راه جنوب است؛ یعنی اینکه نفت و گاز از میدانهای نفتی آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان گردآوری شود و به بندرهای خلیج فارس و دریای عمان برسد.

ایران در این مورد دو پیشنهاد داده است:

۱- سیستم داد و ستد یا سوآپ^۱ ۲- سیستم انتقال مستقیم. سیستم سوآپ از دید امنیتی و اقتصادی مناسبترین راه است و خطرهای زیست محیطی جدی هم به بار نمی‌آورد؛ گذشته از آن، خط لوله و تأسیسات بندری مناسب نیز وجود دارد (اطهری، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۱).

۶- خط لولهی نابوکو، فشارهای گازی روسیه به غرب سبب طراحی خط لولهی انتقال گاز نابوکو؛ شده است. البته اگر این فشارهای گازی از جانب روسیه نبود هم، غربی‌ها به تلاش خود برای متنوع کردن مسیرهای انرژی ادامه می‌دادند. خط لولهی نابوکو قرار است، گاز قزاقستان و ترکمنستان را از طریق آذربایجان و گرجستان به ترکیه و از ترکیه به اروپا منتقل کند. اما امید اصلی تحقق نابوکو، نه قزاقستان و ترکمنستان بلکه استفاده از گاز ایران است؛ چرا که اولاً، میزان گاز قزاقستان و ترکمنستان نسبت به ایران کمتر است و در واقع

1. SWAP

قابل مقایسه با گاز ایران نیست در ثانی، روابط و وابستگی قزاقستان و کمتر از آن ترکمنستان به روسیه امری است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی نمود (خاکی نهاد، ۱۳۸۸).

رژیم حقوقی دریای خزر

پیشینه رژیم حقوقی دریای خزر

با برافتادن رژیم تزاری و بروز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در آن کشور، وضع حقوقی دریای خزر دگرگون شد. از آغاز دهه‌ی ۱۹۲۰ تا آغاز دهه‌ی ۱۹۴۰ شاهد امضای سه موافقت‌نامه‌ی مهم در سال‌های ۱۹۲۱، ۱۹۲۷، ۱۹۴۰ میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی هستیم. بر پایه‌ی پیمان ۱۹۲۱ همه‌ی قراردادهایی که پیش از آن میان ایران و روسیه بسته شده بود، ملغی گردید. با بازنگری حقوقی انجام شده بر پایه‌ی پیمان ۱۹۲۱ می‌توان گفت که رژیم حقوقی دریای خزر به گونه‌ای مشاع در آمده و مالکیت و حاکمیت مشترک بر آن به دو کشور ساحلی ایران و اتحاد جماهیر شوروی تعلق گرفته است. این پیمان با لغو انحصار کشتیرانی نظامی، آزادی کشتیرانی هر دو طرف را به رسمیت شناخت (احمدی‌پور، ۱۳۸۶: ۴۰).

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در تعیین رژیم حقوقی جدید دریای خزر اساساً دو دیدگاه مطرح شد:

• اول: سیستم مشاع

در سیستم مشاع و استفاده‌ی مشترک، هر جزء دریای خزر از نظر حقوقی به همه‌ی کشورهای ساحلی تعلق داشته و هر کشور ساحلی در کل دریای خزر و منابع آن حق حاکمیت دارد. بهره‌برداری به صورت مشترک ممکن بوده و هیچ کشوری حق تصرف و بهره‌برداری را بدون اطلاع و اجازه دیگران ندارد. براساس این سیستم، سهم هر کشور ساحلی ۲۰ درصد از کل منابع خزر خواهد بود.

• دوم: سیستم تقسیم

در مجموع چهار دیدگاه در مورد شیوهی تقسیم را می‌توان عنوان نمود.

۱- تقسیم براساس بخش‌های ملی؛ جمهوری آذربایجان مدعی این سیستم است، مقامات باکو بر این باورند که سطح و بستر دریا باید بین کشورهای کرانه‌ای تقسیم شود. این رویکرد به قرارداد ۱۹۲۱-۱۹۴۰ ایران و شوروی سابق اشاره داشته و تأکید دارد، بخش جنوبی حد فاصل خط مرزی آستارا به خلیج حسین‌قلی در ساحل ترکمنستان متعلق به ایران و بخش شمالی این خط مرزی بر مبنای بخش‌های ملی چهار کشور دیگر، تقسیم گردد. براساس این دیدگاه کمترین سهم مربوط به ایران، یعنی ۱۱ و ۱۳ درصد خواهد بود.

۲- تقسیم بر مبنای حقوق بین‌الملل دریاها؛ قزاقستان کانال ولگا- دن را مبنای اتصال دریای خزر به دریای آزاد تلقی نموده و رژیم حقوقی خزر را تابع نظام حقوقی دریای آزاد عنوان نمود. این رویکرد به دلیل بی اعتبار بودن استدلال، مخاطرات امنیتی و تهدیدات کشورهای منطقه و فرامنطقه، مغایرت با مفاد تنها سند موجود (قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰) و محدود شدن سهم ایران به ۱۶ درصد، با واکنش منفی روبه‌رو شد.

۳- تقسیم بستر و اشتراک در سطح دریا؛ روسیه دو رژیم متفاوت برای دریای خزر قائل است. از نظر روسیه سطح دریا، می‌تواند مشاع باشد و همه‌ی کشورهای ساحلی برای تردد و بهره‌برداری، آزاد خواهند بود. در واقع روسیه قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی را در مورد سطح دریا، اینک برای پنج کشور ساحلی تعمیم داده است.

۴- تقسیم عادلانه‌ی بستر و سطح دریا: تقسیم عادلانه با لحاظ محدوده‌ی ۲۰ درصد که از گزینه‌های مورد نظر ایران است، می‌تواند منافع ایران را تأمین و تهدیدات امنیتی احتمالی این حوزه را کاهش دهد. تقسیم براساس هریک از حالت‌های سه‌گانه فوق به منزله‌ی نادیده گرفتن رژیم حقوقی فعلی، معاهدات و اسناد موجود و بی‌توجهی به حقوق ایران براساس رژیم موجود و اسناد معتبر است (طلایی، ۱۳۸۷: ۱۹۹-۱۹۶).

چالش‌های امنیتی پیرامون رژیم حقوقی دریای خزر

هر یک از پنج کشور ساحلی هنوز بر راهبردهای ملی خود پافشاری می‌کند و حتی آنهایی که در شمال دریای خزر به توافق رسیده‌اند، در مواردی دیگر چون نظامی شدن آن با یکدیگر، اختلاف‌های جدی دارند. روس‌ها که خود را بزرگترین بازیگر در دریای خزر می‌پندارند، سال‌هاست که در میان دو رویکرد اقتصادی و امنیتی در نوسانند. از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ با روی کار آمدن یوگنی پریماکف و شرق‌گرایان و سپس ولادیمیر پوتین، روس‌ها بار دیگر رویکردهای امنیتی و واقع‌گرایی را در پیش گرفتند و نسبت به حضور بیگانگان در خزر در چارچوب همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و نظامی با دولت‌هایی چون ترکمنستان، قزاقستان و مهمتر از آنها جمهوری آذربایجان حساس شدند، بنابراین روس‌ها همراه مشارکت در برنامه‌ها و پروژه‌های اقتصادی در دریای خزر، به جای رویارویی با قزاقستان و جمهوری آذربایجان و راندن آنها به همکاری بیشتر با آمریکا، ترجیح دادند که مرزهای خود را با این دو کشور در چارچوب موافقت‌نامه‌های دوجانبه مشخص کنند، قزاقستان هم با میانه‌روی در صدد بسط روابط و همکاری با کشورهای ساحلی خزر و حل مشکلات خود برآمده است. در مورد جمهوری آذربایجان که هوادار اصلی تقسیم دریای خزر است وضع تا اندازه‌ای متفاوت است. این کشور علی‌رغم این‌که با روسیه و قزاقستان به توافق نسبی رسیده، ولی مرزهایش با ترکمنستان و ایران هنوز روشن نشده است. گفتگوهای آذربایجان با ترکمنستان و ایران بر سر مالکیت حوزه‌های نفتی سردار و البرز به بن بست رسیده است.^۱ باکو امیدوار است بتواند از همکاری‌های نظامی با آمریکا برای تقویت موضع خود در دریای خزر و بحران قراباغ بهره‌گیرد که این امر با واکنش روسیه و ایران همراه بوده است. هر چند امروزه سخن گفتن از غیرنظامی بودن دریای خزر کمابیش به یک رؤیا و آرمان تبدیل شده است؛ چون جمهوری آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان با خرید ناوچه‌ها از آمریکا در راه بر پا

کردن نیروی دریایی کوچکی هستند که به گمان آنها برای دفاع از منابع شان در دریای خزر مورد نیاز است.

از سوی دیگر روس‌ها نیز که به گونه‌ی سنتی ناوگان بزرگی در دریای خزر دارند، خود با برگزاری تمرین‌های بزرگ، به نظامی‌شدن دریای خزر دامن می‌زنند. ایران نیز که به دفاع از منابع ملی خود در دریای خزر پایبند است، بر آن شده که در مواردی از نیروی نظامی و تهدید به کارگیری آن بهره‌گیرد تا آنجا که در دفاع از مالکیت خود در حوزه‌ی نفتی «البرز» با بهره‌گیری از توان نظامی، شرکت خارجی طرف قرارداد با آذربایجان را ناچار کرد به فعالیت‌های خود در آن منطقه پایان دهد (تقوی اصل، ۱۳۶۸: ۷۱).

بحران زیست محیطی

مسأله‌ی مهم دیگر که ممکن است حتی امنیت کشورهای ساحلی خزر را تهدید کند موقعیت زیست محیطی دریای خزر می‌باشد. ابتکارات بدون کنترل دولت‌های ساحلی و هجوم شرکت‌های نفتی خارجی در استخراج نفت به طور کلی موجب ایجاد وضعیتی وخیم برای محیط دریا و سیستم زیست محیطی خواهد شد. یکی از کشورهای ساحلی خزر که نفت زیادی استخراج می‌کند، جمهوری آذربایجان است. این کشور از نظر سابقه‌ی تاریخی سرآمد تمام کشورهای ساحلی خزر است که با همکاری کشورهای غربی نظر بازارهای بین‌المللی را به خود جلب نموده است. فعالیت پالایشگاه‌های باکو این بخش از دریای خزر را به یکی از آلوده‌ترین مناطق دریایی جهان تبدیل کرده است و اما حادثه‌ی معضلات زیست محیطی مربوط به ذخایر نفت شبه جزیره‌ی آب شوران است؛ یک قرن تولید نفت، آلودگی شدیدی بجا گذارده است؛ کرانه‌ی خلیج باکو با توجه به بازمانده‌های نفت سیاه، سطوح بالایی از آلودگی را دارا است.

کشور دیگر آلوده‌کننده خزر قزاقستان با ذخایر تخمینی ۹ تا ۱۷/۶ میلیارد بشکه نفت،

در حوزه‌های تنگیز- قره چغانک - کاشاگان است که به علت عدم استخراج استاندارد، محیط دریا را آلوده می‌کند و نواحی ساحلی را به صورت سواحل مرده در آورده است (مستقیمی، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۹).

کشور ترکمنستان در حوزه‌های قطور تپه- نیی داغ- چکلن که در نزدیکی خزر قرار دارند، مناطق دریایی را آلوده می‌کند. جمهوری فدراتیو روسیه یکی از بزرگترین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت در جهان است. روسیه از اطراف جمهوری خودمختار داغستان نفت استخراج می‌کند، که عمده‌ترین فعالیت نفتی روسیه در خزر است و سبب آلودگی خزر می‌گردد. به طور کلی آلودگی نفتی در دریای خزر دارای پیامدهای تغییرات pH و تلخ‌تر بودن آب این دریاچه نسبت به دیگر دریا‌های جهان است، که علتش ۲۰ هزار چاه نفت درون آن است.

آلودگی ناشی از منابع واقع در خشکی شامل: فاضلاب شهری، آلودگی با منشاء صنعتی و آلودگی با منشاء کشاورزی هستند (مستقیمی، همان: ۵۹-۵۷).
مطابق واقع بحران زیست محیطی دریای خزر از منظر امنیتی می‌تواند چالش برانگیز باشد.

گسترش ناتو به حوزه‌ی دریای خزر

از اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، تغییراتی اساسی در دیدگاه غرب نسبت به منطقه‌ی آسیای میانه و حوزه‌ی خزر رخ داد. با علاقه به استخراج منابع نفت و گاز دریای خزر، رشد سریع شرکت‌های سرمایه‌گذاری و نفتی غربی در حوزه‌ی دریای خزر و درک فرایندهای این که بی‌ثباتی و جنگ در قفقاز جنوبی و آسیای میانه می‌تواند دارای بازتاب‌های ژئوپلیتیک در مقیاس وسیع‌تر باشد، منافع غرب به طور اساسی افزایش یافت (امینیان، ۱۳۸۶: ۱۵).
مهمترین و قابل بحث‌ترین اقدام ناتو در دهه‌ی ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی که به

منظور انجام انطباق بخشی به ساختار ناتو با توجه به تحولات در سطح بین‌المللی انجام گرفته، طرح توسعه به شرق بود. با انحلال پیمان ورشو و عدم وجود هرگونه ساختار امنیتی در اروپای شرقی و مرکزی و پس از ظهور تهدیدهای بنیادگرایی قومی - فرقه‌ای و مرزی - ارضی به لحاظ تشکیل کشورهای مستقل جدید، این طرح مطرح گردید. هدف این بود که با طرح توسعه به شرق از بروز هرگونه خلاء امنیتی در منطقه جلوگیری شود (کولای، ۱۳۷۶: ۲۵۴).

اهداف ناتو در اتخاذ استراتژی گسترش به شرق

اعضای ناتو با اتخاذ سیاست گسترش به شرقی، به دنبال اهداف خاصی هستند که در ابعاد مختلف قابل تبیین است و از آنجا که اولویت‌های ناتو براساس تهدیدهای موجود در سطح بین‌المللی نسبت به اعضای پیمان تعریف و تعیین می‌شود، باید تهدیدهای پیش روی آنها را به خوبی بشناسیم:

- ۱- رشد سرمایه‌داری انحصاری به رهبری چین و تبدیل آن به تهدید درون سیستمی.
 - ۲- رادیکالیسم اسلامی و گسترش آن در آسیای مرکزی و خاورمیانه.
 - ۳- اهمیت منابع انرژی و بازار مصرف آسیای مرکزی (کاملیان، ۱۳۸۲: ۶۰).
- حضور ناتو در آسیای مرکزی و قفقاز از یک سو، لزوم توجه به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای اروپای شرقی پس از انحلال اتحاد جماهیر شوروی و از سوی دیگر باعث شد تا سیاست گسترش ناتو به شرق شکل بگیرد. البته در تدوین این سیاست افزون بر عوامل مختلف مزبور دو عامل حوزه‌ی جغرافیایی یا ژئوپلیتیک گسترش ناتو و ابعاد امنیتی که در ترسیم سیاست جدید ناتو افزون بر امنیت اروپا مسائل امنیتی ماورای این منطقه مدنظر قرار گرفته بود. به بیان دیگر، اعضای ناتو به توجه به مسائلی مانند، انبوه تسلیحات اتمی بازمانده از دوران سیطره‌ی شوروی و امکان فروش و انتقال مخفیانه‌ی آن به دیگر کشورها، ترس از اسلام رادیکال، ضرورت رویارویی با قدرت روبه افزایش چین، ناتوانی

نظامی کشورهای اروپایی، تداوم حیات ناتو و گسترش آن به شرق را لازم می‌دانستند و در صدد توجیه آن بودند (شفیعی، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

ناتو برای به اجرا گذاشتن حوزه‌ی امنیتی و جغرافیایی خود از دو طریق اقدام کرد:

۱- ایجاد نهادهای جدید فرامنطقه‌ای موسوم به شورای همکاری آتلانتیک شمالی^۱.

۲- اجرای طرح مشارکت برای صلح^۲ (کاملیان، ۱۳۸۲: ۶۰).

توسعه‌ی ناتو، داشتن نقش اصلی و رهبری آمریکا در این سازمان، توسط کشورهای اروپایی و کشورهای خواهان پیوستن به این نهاد (که تقریباً کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی پیشین را در بر می‌گیرد) کاملاً پذیرفته شده است. آمریکا نیز ناتو و توسعه‌ی آن را به عنوان بخشی از روند امنیتی جهانی شدن در دستور کار خود قرار داده و کوشیده است با حفظ هژمونی اقتصادی و برتری فناوری، به ویژه در عرصه‌های نظامی و تکیه بر برتری نسبی خود به هژمونی سیستمی و ساختاری نیز دست یابد و دیگران را نیز وادار به پذیرش نظم نوین تحت رهبری خود نماید. آثار تثبیت هژمونی آمریکا با توجه به حضور مؤثر قدرت‌های منطقه‌ای نظیر روسیه، چین و ایران در حوزه‌ی خزر، محیط امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی تا حدود زیادی تحت تأثیر این فرایند قرار خواهد گرفت و ناتو، کماکان به عنوان یک عامل مؤثر در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب خواهد گردید.

روسیه و گسترش ناتو به شرق

نگرانی روسیه نسبت به حضور ناتو در منطقه به خصوص در قفقاز این است که در صورت تحقق این امر در حوزه‌ی نفوذ و حیات خلوت خود، بی‌تردید استراتژی دومینو نسبت به سایر کشورهای منطقه به آسانی اتفاق خواهد افتاد و این اتفاق برای روسیه جبران‌ناپذیر

1. North Atlantic Cooperation Council (NACC)

2. Partner for peace (PFP)

خواهد بود. به همین دلیل با عضویت کشورهای گرجستان، اوکراین و غیره به ناتو مخالفت می‌کند (عسگری، ۱۳۸۷: ۱۷۷).

مسکو جدا از محدود کردن پرواز هواپیماهای ناتو بر فراز روسیه، می‌تواند بر کشورهای آسیای مرکزی فشار آورد تا پایگاه‌های آمریکایی را از خاک خود برچینند. همگام با سیاست تازه‌ی روسیه در برابر افغانستان، ایالات متحده نیز سخت در تلاش است تا اعضای ناتو را به گسیل نیروهای بیشتر به افغانستان وا دارد و شمار چشم‌گیری از سربازان تازه نفس خود را به افغانستان بفرستد. گسترش ناتو به سوی خاور و اوراسیا، در دو سطح جهانی و منطقه‌ای آثاری ناخوشایند دارد. از دیدگاه جهانی، گسترش ناتو و پذیرش اعضای تازه در این پیمان، تنها برای برآوردن منافع بلندمدت یک قدرت جهانی بوده است و امنیت کشورهای منطقه را تأمین نمی‌کند (بیزدانی، ۱۳۸۷: ۱۹).

ناتو پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عراق توانست با تعریف دوباره راهبرد و گستره‌ی جغرافیایی خود، حضورش را در محیط امنیتی حاکم بر نظام بین‌المللی نیرومندتر کند؛ به گونه‌ای که اکنون هم چون بازوی نظامی - امنیتی غرب در دگرگونی‌های امنیتی و نظامی بین‌المللی و منطقه‌ی خزر نقشی ویژه بازی می‌کند. در چنین شرایطی منطقه‌ی دریای خزر موضوع و هدف یک رقابت شدید در میان قدرت‌های منطقه‌ای و اعضای ناتو است که می‌تواند تهدیدکننده‌ی امنیت دولت‌های منطقه، عامل بی‌ثباتی و دخالت نظامی باشد.

رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در حوزه دریای خزر

رقابت ایران و ترکیه در حوزه دریای خزر

بنا به اعتقاد اغلب محققین مسائل سیاسی آسیای مرکزی و قفقاز، ایران و ترکیه جزء جدی‌ترین رقبایی هستند که متقابلاً فعالیت‌های یکدیگر را در منطقه به طور مستمر زیر نظر

دارند. رقابت ترکیه با ایران در چارچوب شبکه‌ی رقابت‌های ایران، ترکیه، روسیه و آمریکا قرار می‌گیرد.

برای آذربایجان و جمهوری‌های ترک زبان آسیای مرکزی، ترکیه به خاطر ویژگی‌های هواداری از غرب، مسلمان و دموکراتیک بودن و به خاطر اقتصاد مبتنی بر بازار و توسعه یافته‌ای که دارد یک مدل طبیعی است. دولت ترکیه از ۱۹۸۹ پیوندهای خود را با جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی بهبود بخشید و این امر هدف اعلام شده سیاست خارجی ترکیه است (کولایی، ۱۳۸۴: ۹۲).

آنکارا از سیاستی دوسویه پیروی می‌کرد: هم فرهنگ غیرمذهبی خود را به کشورهای نو استقلال آسیای مرکزی عرضه می‌داشت و هم نوع خاصی از جنبش اسلامی را که در آن کشور وجود داشت به آنها پیشنهاد می‌کرد. هنگام به استقلال رسیدن جمهوری‌های سابق، کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده انتظار داشتند که ترکیه بر نقش خود به عنوان سپر محافظتی اتحاد غرب بیفزاید و از دولت‌های نوپدیدی که در شرق خاک آن کشور تا مرز چین سر بر آورده بودند، حمایت کند. آمریکا تلاش پی‌گیری برای پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا انجام داده است و می‌کوشد این کشور را به عنوان الگویی مناسب برای توسعه‌ی اقتصادی- اجتماعی و سیاسی جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحادی شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز معرفی کند (کولایی، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

به هر حال، جهت‌گیری سیاست خارجی ترکیه بعد از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، حکایت از چرخش ایده پان ترکیستی به منافع ملی دارد که برقراری رابطه با ارمنستان در همین راستا قابل ارزیابی است.

روابط اسرائیل و آذربایجان

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ دیوید بن گورین، اولین رئیس جمهور اسرائیل در پی ایجاد یک

اتحاد خاورمیانه‌ای شامل کشورهای غیرعربی بود. این استراتژی که اتحاد پیرامونی^۱ نامیده می‌شد؛ بر این اصل استوار بود که سیاست خارجی اسرائیل باید متکی بر کشورهای پیرامون و غیرعرب باشد، زیرا اسرائیل به دلیل این که در محاصره کشورهای عرب متخاصم قرار دارد امکان توسعه روابط سیاسی و اقتصادی را با همسایگان ندارد.^۲

هدف سیاسی اصلی اسرائیل در منطقه پیش‌گیری از تهدید بنیادگرایی اسلامی و ممانعت از گسترش نفوذ ایران در جمهوری‌های سابق بوده است. اسرائیل تلاش می‌کرد تا تهدید بنیادگرایی اسلامی را جایگزین خطر کمونیسم کند. بدین ترتیب اسرائیل در پایان سال ۱۹۹۲ کشورهای آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۹۳ با ترکمنستان روابط دیپلماتیک برقرار کرد.^۳

رابطه‌ی اسرائیل با آذربایجان بنابر دلایل متعددی اهمیت دارد. آذربایجان یک کشور مهم استراتژیک، دارای منابع غنی هیدروکربنی و مذهب شیعه است. آذربایجان به عنوان یک کشور ساحلی خزر، این امکان را دارد که یک صادرکننده‌ی عمده‌ی هیدروکربن به اسرائیل باشد؛ این امر برای جامعه سیاسی آمریکا بسیار جذاب است. از سوی دیگر آذربایجان به دلیل تجربه‌ی عصر شوروی، امروزه یک کشور مسلمان سکولار است. با این وجود از نظر تاریخی یک کشور مسلمان شیعه محسوب می‌شود. سیاست‌گذاران اسرائیلی بسیار مشتاق‌اند که این استنباط را که اسرائیل به طور ذاتی یک کشور ضد مسلمان است را از بین ببرند. علاوه بر آن سیاستگذاران اسرائیل با استفاده از روابط حسنه میان باکو و تل‌آویو نشان می‌دهند که اسرائیل ناتوان از توسعه‌ی روابط با سایر کشورهای شیعه نیست. البته در این سناریو ایران موردنظر بوده است. طراحان امنیت ملی اسرائیل در برخی سطوح اصلی پذیرفته‌اند که اسرائیل در آینده سرانجام توجه تمامی کشورهای منطقه از جمله ایران را به خود جلب خواهد کرد. آذربایجان

1. Peripheral Alliance

2. www.mowodorul.org

3. www.namaz.blogtak.com

از این جهت مورد توجه قرار گرفته است، که تاریخ به نسیبه کمی از ضد سامی‌گرایی دارد. باید گفت در جمهوری آذربایجان، با توجه به حساسیت‌هایی که مسلمانان دارند، اسرائیل بیشتر کوشیده است، انگیزه‌ی حضور خود در این کشور را امور اقتصادی و یا همکاری‌های علمی و فنی مطرح کند، تا از این طریق خود را حامی توسعه‌ی این کشورها نشان دهد و از حساسیت‌ها بکاهد (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۷).

حضور بنیادها و نهادهای اسرائیلی در جمهوری آذربایجان به واسطه‌ی پارامترهای متعددی از جمله: اهمیت ژئوپلتیکی منطقه‌ی قفقاز، جمعیت مسلمان این جمهوری، همجواری آن با دریای خزر، بروز مناقشه‌ی قراباغ و وجود منابع هیدروکربنی، دارای اهمیت می‌باشد. طبیعی است که منافع مورد نظر این بنیادها و تشکل‌ها در تعارض آشکار با منافع و امنیت سایر قدرت‌های منطقه‌ای اعم از روسیه، ایران و غیره می‌باشد.

رقابت روسیه و آمریکا در حوزه‌ی دریای خزر

آمریکا با رویکرد یک‌جانبه در نظر داشت تا به حضور قوی در خاورمیانه و جنوب شرق آسیا و آسیای مرکزی، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مثل اروپا، چین، روسیه، هند و پاکستان و ایران را مهار کند و با تسلط بر منابع انرژی و معدنی حوزه‌ی خلیج فارس و خزر به نفع هژمونی آمریکا، نظام تک قطبی تحت سیطره‌ی خویش را تحکیم بخشد. به همین منظور آمریکایی‌ها تلاشی دارند نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی‌شان را بر کشورهای تازه استقلال‌یافته‌ی شوروی سابق استحکام بخشیده، تا حاکمیت مطلق خویش را بر دومین شریان منبع انرژی جهان مستحکم سازند. ایالات متحده با هدف تأمین منافع حیاتی خود از جمله تنوع بخشی به منابع تأمین انرژی، گسترش حضور نظامی-سیاسی خود و از همه مهم‌تر مهار روسیه، به منطقه آمده و با سامان‌دهی و راهبری انقلاب‌های رنگین در جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی و در پیرامون روسیه و پیوستن به ساختارهای یورو آتلانتیکی، از جمله

«سازمان امنیت و همکاری در اروپا»، «شورای اروپا» تشکیل اتحادیه «گوام»، «تراسیکا» و حضور در ساختارهای «مشارکت برای صلح ناتو» و سپس ناتو آنها را به پیوستن به اتحادیه اروپا تشویق می‌کند (امیر احمدیان، ۱۳۸۷: ۸۸).

گسترش ناتو به سوی شرق برخلاف تفاهمی است که در آغاز دوره‌ی فروپاشی شوروی و اتحاد دو آلمان بین شوروی و آمریکا در ۱۹۸۸ به امضاء رسید. بر این اساس مقرر شده بود که پس از انحلال پیمان ورشو، ناتو از گسترش بسوی شرق و نزدیک شدن به مرزهای روسیه اجتناب ورزد. با گسترش ناتو بسوی شرق و ورود کشورهای پیمان ورشو و اروپای شرقی به این پیمان، این قرارداد آشکارا نقض شد. سپر دفاع موشکی اصطلاحی که در آغاز ۲۰۰۷ در ادبیات سیاسی جهان کاربرد بسیاری پیدا کرد، ناشی از نگرش جدید ایالات متحده آمریکا به فضای استراتژیک اروپا بود که سبب واکنش تند روسیه شد. ابتکار سپر دفاع موشکی از سوی ایالات متحده، بیانگر نبود استراتژی دفاعی واحد از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپاست. که تنها دو کشور از کشورهای اتحادیه اروپا و اعضای سابق پیمان ورشو یعنی لهستان و جمهوری چک را شامل می‌شود.^۱ همه‌ی این رفتارهای ایالات متحده باعث ظهور قدرت‌ها و قطب‌های جدید قدرت در جهان (روسیه، چین، اتحادیه اروپا، هند و...) شده که برخلاف خواست و نظر آمریکا، تئوری جهان تک قطبی را به چالش کشیده و موجودیت جهان چندقطبی را در ساختار نظام بین‌الملل به بحث گرفته‌اند (متقی، ۱۳۸۸: ۲۴).

این خود مقدمه‌ی جنگ سرد جدیدی پس از جنگ سرد به شمار می‌رود.

روسیه: از مسائل گوناگون مطرح در روابط روسیه و غرب، دو موضوع از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار بوده‌اند. استقلال جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق، و اقدامات ناتو و بحث گسترش آن.

در ارتباط با ناتو نیز سه تحول اساسی مشاهده می‌شود که به سیاست ضد غربی در

روسیه کمک کرده است: بمباران مواضع نیروهای صرب در جریان بحران بوسنی؛ تجدید نظر در «مفهوم استراتژیک ناتو» برای اقدام در ورای مرز کشورهای عضو و دخالت ناتو در کوزوو. در واقع بحران کوزوو نقطه‌ی عطف هشدار دهنده‌ای بود که برای نخستین بار پس از جنگ سرد، روسیه و غرب خود را در دو سوی یک منازعه‌ی مسلحانه می‌دیدند. آنچه مسکو از این بحران آموخت این بود که غرب حاضر نیست نفوذ سنتی روسیه را در بالکان به رسمیت بشناسد (کرمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۴۲).

فدراسیون روسیه نیز علی‌رغم تناقضاتی که با ایالات متحده دارد و گاهی منافع ملی آن دو با هم برخورد می‌کند و به سوی هم‌گرایی و همکاری با آمریکا حرکت کرده است، مایل است جهت اعاده‌ی امپراتوری خود، سیاست دهه‌های گذشته چین را دنبال کند و به وسیله‌ی همکاری با آمریکا، هزینه‌های خود را کاهش دهد. در واقع توان پایین اقتصادی روسیه و واقع‌گرایی سیاسی این کشور معروف به پوتینسم، موجب گردیده که بعد از ۱۱ سپتامبر، روسیه همکار استراتژیک آمریکا گردد. همکاری روسیه با آمریکا در جنگ علیه تروریسم، الحاق به گروه ۷، عدم مقاومت کافی در برابر قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل بعد از جنگ سرد و سکوت در برابر حضور نظامیان آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و حتی زمزمه‌ی پیوستن به ناتو و عدم مخالفت جدی با گسترش ناتو به شرق، نشانه‌ی آن است که روسیه می‌خواهد از انزوا و حاشیه بیرون آمده و خود را همراه آمریکا نماید (میرطاهر، همان: ۳۶).

از ابتدای اعلام طرح سپر موشکی، دولت پوتین آن را به عنوان تهدیدی علیه امنیت راهبردی روسیه دانست و مخالفت جدی خود را با آن اعلام و تأکید کرد؛ این اقدام آمریکا از جمله به روش‌های زیر باعث گسترش فضای ناامنی در گستره‌ی منطقه‌ای و جهانی می‌شود:

۱- اخلال در توازن راهبردی جهان.

۲- تغییر بنیادی موقعیت ژئواستراتژی اروپا.

۳- تهییج رقابت تسلیحاتی (ترغیب چین).

۴- تحت الشعاع قرار گرفتن پیمان‌ها و موافقت نامه‌های خلع سلاح و امنیتی. در همین رابطه در فروردین ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)، آناتولی سردیا کف، وزیر دفاع روسیه در دیدار با رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد؛ «ما معتقدیم، سیستم دفاع موشکی آمریکا یک عامل جدی بی‌ثبات‌کننده است که می‌تواند آثار سوء بر امنیت منطقه و جهان داشته باشد» (نوری، ۱۳۸۷: ۱۱۷-۱۱۶).

روسیه هژمونی ایالات متحده را بر نتافته و از راه‌های گوناگون برای به چالش کشیدن نظام تک قطبی دلخواه آمریکا و دور کردن ایالات متحده از حوزه ژئواستراتژیک خود، بنام «خارج نزدیک» کوشیده است، که می‌توان از آن به استراتژی پایاپای روسیه و آمریکا یاد کرد: ایستادگی روسیه در برابر گرجستان و نشان دادن ضرب شست به آن کشور و اعلام استقلال اوستیا و آبخاز یا در برابر اعلام استقلال یک‌جانبه‌ی کوزوو از صربستان توسط غرب، خروج از پیمان کاهش نیروهای متعارف در اروپا در برابر خروج یک‌جانبه‌ی آمریکا از ABM، ایستادگی در برابر طرح دفاع ضد موشکی، چانه زنی بر سر پیمان سورت (کاهش سلاح‌های تهاجمی) و تمدید پیمان استارت ۱ و ارتباط آن به سیستم دفاع ضد موشکی، تهدید به کاربرد بمب هسته‌ای برای نابودی طرح سپر موشکی در چک و لهستان، فرستادن ناوهای جنگی و بمب افکن‌های استراتژیک روسیه به ونزوئلا، آزمایش موشک‌های قاره پیمای، (امیدی، ۱۳۸۷: ۶۵) هويت بخشی به سازمان شانگ‌های و تأکید بر جنبه‌های امنیتی- دفاعی آن به عنوان نسخه فناوری ناتو؛ برگزاری رزمایش «مأموریت صلح ۲۰۰۹» به همراه چین با هدف مبارزه با تروریسم و تجزیه طلبی و تقارن این رزمایش با تحرکات نظامی آمریکا و ناتو در حوزه‌ی خزر، پیگیری فروش جنگ افزارهای روسی به کشورهای چالش‌گر با آمریکا و اروپا^۱، نمونه‌های از رقابت روسیه و آمریکا بر سر خارج نزدیک هستند. این کوشش‌ها به رویارویی روسیه و جهان غرب از بعد هویتی دامن خواهد زد. این نکته را هانتینگتون چنین بیان کرده است: «سقوط کمونیسم

اتحاد شوروی به تعامل فلسفی- سیاسی میان غرب و روسیه پایان بخشید. علاوه بر این چون روس‌ها دیگر نه از موضع مارکسیستی، بلکه به عنوان روس عمل می‌کنند، شکاف میان روسیه و غرب عمیق‌تر می‌شود. تضاد میان دموکراسی لیبرال و مارکسیسم- لنینیسم تضاد میان دو ایدئولوژی بود که علی‌رغم تفاوت‌های عمده‌شان هر دو ایدئولوژی‌های مدرن و غیردینی بوده، ظاهراً هدف‌های مشترک آزادی، مساوات و رفاه مادی را دنبال می‌کردند. یک دموکرات غربی می‌تواند با یک مارکسیست، اهل شوروی به گفتگوی روشن‌فکرانه بنشیند. اما این گفتگو با یک ناسیونالیست ارتدکس روس، ناممکن است (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۲۷).

از این رو پوتین با ائتلاف‌ها و چانه‌زنی‌های سیاسی و بازی‌های اصولی و حساب شده و به موقع و استفاده حداکثری از موقعیت کشورش، توانست در حوزه‌های نفوذش، روسیه را به عنوان یک بازیگر مؤثر بین‌المللی، بار دیگر مطرح سازد. برای نیل به این هدف نه تنها نیاز به بازسازی اقتصادی و تسلیحاتی که نیاز مبرم به گسترش حوزه‌ی نفوذ یا به اصطلاح «کریدور امنیتی» یا «حیاط خلوت» در اروپای شرقی و حوزه‌ی خزر نیز داشت. به همین منظور پوتین به دنبال استراتژی «نگاه به شرق» دامنه‌ی ارتباط و همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی با چین، ایران و هند را گسترش داده و در پوشش سازمان همکاری شانگهای نقش روسیه را در تعاملات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پررنگتر ساخته است.^۱

روسیه در سال ۲۰۰۷ با تولید روزانه ۹/۸۴ میلیون بشکه نفت از عربستان سعودی پیشی گرفت و به بزرگترین تولیدکننده‌ی نفت خام جهان تبدیل شد. در حال حاضر اتحادیه اروپا ۲۵ درصد از منابع سوختی را از روسیه وارد می‌کند. پوتین در این باره گفته است: «روزی تزار با نیروهایش می‌رفت و غرب را می‌گرفت و ما امروز با گاز و خط لوله آنرا می‌گیریم.» از همین رو است که روسیه با وجود امضای معاهده‌ی منشور انرژی در ۱۹۹۱، تاکنون از تصویب آن خودداری کرده است (کوزه‌گر، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

مشکل اصلی در روابط آمریکا و روسیه، اقتدارگرایی پوتین در مقابل یک‌جانبه‌گرایی کاخ سفید در عرصه‌ی بین‌المللی است که خود مقدمه‌ی جنگ سرد جدیدی در جهان کنونی گردیده است. روابط آمریکا با روسیه یک شیب منفی را طی می‌کند. تهدید اخیر ولادیمیر پوتین برای هدف‌گیری مجدد موشک‌های روسی به سمت شماری از کشورهای متحد آمریکا در اروپا، تازه‌ترین تجلی این سردی روابط است.^۱

از طرفی روسیه نیز بر این امر کاملاً واقف بود و می‌دانست که آمریکا و اروپا منطقه‌ی قفقاز را شاه‌رگ منافع راهبردی انرژی و تنها خط لوله‌ای که تحت کنترل روسیه قرار ندارد، می‌دانند و مسلماً برای پایان دادن بر تسلط روسیه بر منابع انرژی حوزه‌ی خزر، کنترل این منطقه برای غرب از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و آمریکایی‌ها تحت هر شرایطی از گرجستان به خاطر تأمین منافع‌شان به دفاع بر خواهد خواست. اما روسیه علی‌رغم عواقب وخیم این حمله و با علم به اینکه آمریکا و غرب با گرفتاری‌هایی که در عراق و افغانستان دارند، قادر به بازکردن جبهه‌ی جدیدی نیستند، نشان داد که فعلاً در موقعیتی از قدرت قرار دارد که بتواند از منافع منطقه‌ای روسیه به دفاع برخیزد. در این میان، جنگ قفقاز را باید از مهمترین نشانه‌های رویارویی روسیه با آمریکا و ناتو ارزیابی کرد که فرضیه جنگ سرد جدید را تداعی می‌کند.^۲ در واقع بحران قفقاز و برپایی سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپای شرقی در جهت بازدارندگی راهبردی روسیه و ایران - با مواضع شدید روسیه مواجه شده است که آنرا تجاوز به حریم امنیتی خود می‌داند.

رقابت چین و آمریکا در حوزه دریای خزر

روابط چین و آمریکا تأثیر مستقیم بر حوزه دریای خزر دارد. چین برای قرن ۲۱ به عنوان

1. www.irdiplomacy.ir

2. www.irdiplomacy.ir

یک وزنه در امور جهانی مدعی است. به منظور تحقق این ادعا و قرار گرفتن در ردیف اول کشورهای توسعه یافته، چین بایستی نیروی بیشتری جهت توسعه توانمندی‌های اقتصادی بی‌شمار صرف کند، چنانکه در بخش دفاعی و نظامی خودش را به استراتژی حداقل بازدارندگی محدود کرده است. افزایش قدرت سیاسی یک ابزار رشد اقتصادی محسوب می‌گردد. با توسعه اقتصادی چین، پایگاه و نفوذ اقتصادی و فنی این کشور در آسیا و جهان گسترش می‌یابد.

آمریکا چین را به عنوان یک چالش در مناطق تحت نفوذ خود در آسیا و جهان می‌داند؛ آمریکا چین را به عنوان یک رقیب در قرن بیست و یکم که توانایی به مخاطره انداختن برتری جهانی آمریکا را در استراتژی‌اش دارد، می‌بیند. وجود منافع مشترک اقتصادی تنها اسباب نگرانی رقابت استراتژیک را به دنبال دارد (مظاهری، ۱۳۸۸: ۸۰).

انتظارات چین در حوزه دریای خزر شامل، صلح پایدار و تکمیل روابط، عقب راندن حرکت‌ها اسلامی، سرکوب تمایلات تجزیه‌طلبانه، جلوگیری از قاچاق اسلحه، تأمین منافع اقتصادی خود در حوزه انرژی و محدودکردن حوزه نفوذ آمریکا می‌باشد؛ در صورت تقابل منافع ابرقدرت‌ها و ایجاد یک جنگ در منطقه، چین از لحاظ امنیتی بیشترین خسارت را متحمل خواهد شد (هیبر، ۱۳۸۰: ۱۹۹).

چین در پی درگیری سیاسی با ایالات متحده نیست و این نکته با توجه به کوشش دولت‌مردان چینی برای تنش‌زدایی آرام در روابطشان با واشنگتن معنای بهتری می‌یابد. در زمینه سرمایه‌گذاری، تکنولوژی حمل و نقل و داد و ستد، ایالات متحده بزرگترین شریک چین است. برای نمونه در گزینش میان ایران و آمریکا، چین به ایران به چشم یک شریک و همکار اقتصادی می‌نگرد، ایران به ویژه برای امنیت انرژی چین اهمیت بی‌چون و چرا دارد. ایران پس از ۲۰۰۶ بزرگترین صادرکننده نفت به چین شده است. چین از ۲۰ سال پیش تاکنون در توسعه شبکه‌ی موشکی ایران با صادرات و کمک به بازسازی آن، نقش کلیدی

را بازی کرده است (ایرانی دوست، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۳).

با اینکه چین نمی‌تواند از منابع انرژی ایران چشم‌پوشد، ولی به هر رو ناگزیر است رابطه‌ی خود با ایران را به گونه‌ای با رابطه‌اش با ایالات متحده، شریک بازرگانی بسیار بزرگتر و مهمترش، همخوانی دهد. در ۱۹۹۷، توافق چین و ایران برای ساختن رآکتور آب سبک (LWR) در ایران بر اثر فشار آمریکا اجرا نشد. رابرت زولیک رئیس پیشین بانک جهانی در ۶ سپتامبر ۲۰۰۵ گفت که «اگر چین در پی توافق بر سر انرژی با کشورهایمانند ایران برآید. تعارض بیشتری میان چین و ایالات متحده رخ خواهد داد. از سوی دیگر، چین برای تأمین امنیت انرژی‌اش، می‌کوشد در منابع گوناگون نفتی از جمله حوزه‌ی دریای خزر سرمایه‌گذاری کند و از چند جا نفت بخرد (همان: ۹۷).

حتی موافقت چین با پیوستن ایران به پیمان شانگهای به عنوان عضو ناظر، از بُعد ژئواستراتژیک در رقابت‌های منطقه‌ای مهم است. بعد از ۱۱ سپتامبر چین هدف اصلی پایگاه‌های نظامی آمریکا (خان‌آباد در جنوب ازبکستان و ماناس در مجاورت بیشکک پایتخت قرقیزستان) بوده است. هدف واقعی این پایگاه‌های نظامی کنترل موشک‌ها و توان هسته‌ای چین بود. استراتژی آمریکا از فرصت تاریخی به دست آمده حادثه‌ی یازده سپتامبر تصمیم به حرکت به سمت مواضع نزدیک چین و تصرف آنها می‌باشد (اشنایدر ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۲).

نتیجه‌گیری و ارزیابی

با عنایت به آنچه گذشت، مشخص گردید که موانع و چالش‌های فراروی رژیم امنیتی دریای خزر متعدّدند. در واقع با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، ساختارسیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی جهان دگرگون شد. شکل‌گیری منطقه‌ی خزر روی نقشه‌ی سیاسی جهان یکی از پیامدهای بارز این رخداد مهم تاریخی شمرده می‌شود. این منطقه به لحاظ حقوقی، امنیتی و اقتصادی موقیت ویژه‌ای در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی پیدا کرد. در اینجا

چالش‌های امنیتی حوزه‌ی خزر که جنبه‌ی ژئوپلیتیکی و استراتژیکی دارند؛ مواردی چون منابع انرژی دریای خزر، ژئوپلیتیک دسترسی به دنیای خارج و لوله‌های نفتی، بحران زیست محیطی، بازی بزرگ جدید، گسترش ناتو و رقابت قدرت‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در این بررسی اشاره شد که منابع سرشار انرژی و مسائل مربوط به آن در حال شکل دادن مجدد به نقشه‌ی ژئوپلیتیکی اوراسیا می‌باشند و کنترل بر منابع انرژی و راه‌های انتقال آن، آینده‌ی سیاسی، اقتصادی و امنیتی کشورهای منطقه و فرامنطقه را مشخص خواهد نمود. پس از ۱۱ سپتامبر، آمریکا آشکارا حضور و نفوذ خود را با علایق امنیتی در منطقه‌ی خزر پیوند زده است. اقداماتی که آمریکا در راستای هژمونیک‌گرایی و برقراری نظم نوین جهانی خود انجام می‌دهد در تلاقی با استقلال و منافع ملی، منطقه‌ای و جهانی روسیه قرار می‌گیرد و الگوهای موازنه‌گرایانه‌ی روسیه را فعال می‌کند. اصلی‌ترین ویژگی مدل توازن قدرت روسیه را باید در محدودسازی استراتژیک آمریکا جستجو کرد. مطابق واقع آنچه فرضیه‌ی جنگ سرد را در روابط روسیه و آمریکا تداعی می‌کند، اینکه روسیه از زمان به قدرت رسیدن پوتین و سپس مدودف، توانست در راستای سیاست‌های راهبردی تازه‌ی خود (توازن استراتژیک)، حتی با تکیه بر اجبار و نیروی نظامی، کشورهای منطقه را با بستن قراردادهایی با خودشان همراه کند، تا بتواند هژمونی خود را در حوزه‌ی خزر تثبیت کند و جایگاه مسکو- به داشتن نقشی قاعده‌ساز و نه پیرو قواعد تعریف شده از سوی دیگران- را به رخ حریفان بکشد. روسیه توانست در استراتژی پایاپای با آمریکا پیروز شود. روس‌ها در مواردی چون: کند کردن روند گسترش ناتو به حوزه‌ی خزر، تعطیلی پایگاه‌های نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، سپر دفاع موشکی در اروپای خاوری، مسأله‌ی افغانستان و آسیای مرکزی، تسلط بر منابع انرژی و راه‌های انتقال آن، مسأله‌ی همکاری هسته‌ای با ایران، قضیه‌ی گرجستان، هویت‌بخشی به سازمان شانگ‌های و دیگر اقدامات موازنه‌گرایانه‌ی مورد اشاره در این تحقیق، توانستند نقش برتر و جدی خود را در حوزه‌ی خزر افزایش دهند.

مسائلی که با منافع آمریکا و متحدانش در تضاد می‌باشد. لذا به نظر نمی‌رسد آمریکا و روسیه حتی در کوتاه‌مدت در این زمینه‌ها نیز به توافق برسند و کماکان رقابت و دشمنی در این خصوص ادامه پیدا خواهد کرد. با ائتلاف و یارگیری‌های روسیه و آمریکا عملاً رقابت کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیرامون حوزه دریای خزر ادامه خواهد یافت. این رویارویی‌ها به عنوان چالشی بر سر راه نظام امنیتی حوزه دریای خزر خودنمایی می‌کنند.

منابع

۱. احمدی‌پور، زهرا. ضرورت تعیین رژیم حقوقی دریای خزر در پرتو ژئوپلیتیک جدید منطقه، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، تهران، ش ۴۳، ۱۳۸۶.
۲. احمدی، حسین. تحولات منطقه‌ای ویژه قفقاز، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵.
۳. اطهری، سید یداله. بی‌طرفی در دریای خزر، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۷.
۴. امیدی، علی. ابعاد بین‌المللی بحران گرجستان و اثر آن بر منافع ملی ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره ۲۵۲-۲۵۱، ۱۳۸۷.
۵. امیراحمدیان، بهرام. ایران و قفقاز جایگاه ژئوپلیتیک ایران در دوره پس در جنگ سرد، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۱۳۶-۱۳۵، ۱۳۷۷.
۶. امیراحمدیان، بهرام. زمینه‌های جنگ سرد، www.eja.ir/category/cold-war، ۱۳۸۸.
۷. امیر احمدی، هوشنگ. ایران در جهان سه قطبی، گفتگو، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۸۳.
۸. امینیان، بهادر. آمریکا و ناتو (پایاپایی گسترش ناتو و هژمونی آمریکا)، تهران، دانشگاه امام حسین^(ع)، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶.
۹. ایرانی دوست، کمال. بررسی مواضع چین در برابر پرونده هسته‌ای ایران، اطلاعات سیاسی

اقتصادی، سال ۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، ۱۳۸۷.

۱۰. ای‌لیک، دیوید و مورگان، پاتریک.ام. *نظم‌های منطقه‌ای، امنیت‌سازی در جهانی نوین*،

ترجمه‌ی سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

۱۱. برژینسکی، زبینگنو. *چگونه از یک جنگ سرد جلوگیری کنیم*. www.irdiplomcy.ir

۱۳۸۶، ir.

۱۲. بحران گرجستان: طرف‌های درگیر، علت‌ها و پیامدها، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*،

س ۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، ۱۳۸۷.

۱۳. بوزان، باری. *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات

راهبردی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی ۱۳۸۶.

۱۴. بوزان، باری. *مردم، دولت‌ها، هراس*، ترجمه‌ی پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران،

پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.

۱۵. تتماچ، علی. *یارگیری روسیه و آمریکا*، www.siasat-rooz.ir، ۱۳۸۸.

۱۶. تقوی اصل، سیدعطا. *رژیم حقوقی دریای مازندران. اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، س ۲،

ش ۲۴۹-۲۴۸، ۱۳۸۶.

۱۷. جنابی، سروش. *ژئوپولیتیک و امنیت دریای خزر، روزنامه سلام*، ۱۳۸۶.

۱۸. حافظ‌نیا، محمدرضا، *علائق ژئوپلیتیکی ایران در آسیای مرکزی و فرصت‌های پیش‌رو*،

فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۴، ۱۳۸۷.

۱۹. حافظ‌نیا، محمدرضا. *نقش آفرینی ژئواستراتژیک محور قفقاز، آسیای مرکزی و*

رقابت‌های جهانی، همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، پروین معظمی، تهران،

وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.

۲۰. خاکی نهاد، محمد. *سایت آیراس*، ۱۳۸۸/۲/۷.

۲۱. دانش‌پژوه، فریدون. *در اهمیت راه‌های آبی دریای خزر در شرایط جدید ژئوپلیتیک به*

- قفقاز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س ۱، ش ۴، ۱۳۷۴.
۲۲. درفیوس، رابرت. منبع سایت‌های خبری، جام‌جم آن‌لاین، ۱۳۸۶.
۲۳. شفیعی، نوذر. رویکرد روسیه پوتین در قبال گسترش نانو به شرق، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی قفقاز، سال شانزدهم، دوره چهارم، شماره ۵۹، ۱۳۸۶.
۲۴. طلایی، فرهاد. رژیم حقوقی دریای خزر؛ چالش حل نشده، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹، ۱۳۸۷.
۲۵. عسگری، حسن. چشم‌انداز و دورنمای الحاق گرجستان به ناتو و پیامدهای آن برای کشورهای منطقه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۱، ۱۳۸۷.
۲۶. علیمرادی، داوود. ردپای رژیم صهیونیستی در آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۸۶، www.mouwod.org.
۲۸. کالین‌گری. سلاح جنگ‌افزار نیست: سیاست، استراتژی و فن‌آوری نظامی، ترجمه احمد علیخانی، تهران، دور عالی جنگ، ۱۳۸۷.
۲۹. کاملیان، کامیل. گسترش ناتو به شرق، نگاه، سال چهارم، شماره ۳۹، ۱۳۸۲.
۳۰. کرمی، جهانگیر. تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مسأله غرب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
۳۱. کریستوفربوسک. روابط اسرائیل و آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت منطقه در قفقاز جنوبی، ۱۳۸۷، www.namaz.blogtak.com.
۳۲. کوزه‌گر کالجی. نگاهی به بحران اوستیای جنوبی و هجوم روسیه به گرجستان، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۲۲، شماره ۲۵۲-۲۵۱، ۱۳۸۷.
۳۳. کولائی، الهه. بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی، تهران، وزارت خارجه، ۱۳۸۴.
۳۴. متقی، ابراهیم. در تأثیر تحولات فناورانه و بحران‌های منطقه‌ای بر سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی شهرضا: دانشگاه آزاد

- اسلامی، سال اول، شماره ۲، ۱۳۸۸.
۳۵. مستقیمی، بهرام. **حفظ محیط‌زیست دریای خزر**، راه‌های دیپلماتیک، تهران، وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
۳۶. مظاهری، محمدمهدی. تبیین رقابت‌های چین و ایالات متحده در چارچوب نظریه چرخه قدرت، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی شهرضا**: دانشگاه آزاد، سال اول، ش ۲، ۱۳۸۸.
۳۷. ملکی، عباس. **نظامی‌گری و دریای خزر**، www.russian.cam، ۱۳۸۶.
۳۸. میرطاهر، سید رضا. پیامدهای از سرگیری پرواز بمب‌افکن‌های استراتژیک از سوی روسیه، **همشهری دیپلماتیک**، سال دوم، شماره ۱۸، ۱۳۸۶.
۳۹. نوری، علی‌رضا. ارتقاء جایگاه روسیه در عرصه جهانی و تنش با آمریکا در دوره پوتین، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۱، ۱۳۸۷.
۴۰. والرش‌تاین، امانوئل. **سیاست و فرهنگ در نظام جهانی**، ترجمه‌ی پیروز ایزدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
۴۱. هانتینگتون، ساموئل. **برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی**، ترجمه‌ی محمدعلی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۸.
۴۲. هیبر، ناسکیا. **سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی**، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال هفتم، شماره ۲۴، ۱۳۸۰.
۴۳. یزدانی، عنایت‌اله. **ژئواستراتژی قدرت‌ها در پهنه‌ی ژئوپلیتیک خزر - خلیج فارس**، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، س ۲۲، ش ۲۵۰ - ۲۴۹، ۱۳۸۷.
۴۴. یزدانی، عنایت‌اله. **طرح‌های خطوط لوله انرژی در حوزه دریای مازندران**، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، س ۲۱، ش ۲۴۶ - ۲۴۵، ۱۳۸۶.